

# داستان آفرینش آدم

به نام خدا

س. موسوی

۱۷ اسفند ۱۳۹۶

ماجرای آفرینش آدم، موضوعی است که در ادیانی مثل اسلام، مسیحیت و یهود آمده است، که البته شباهت‌هایی هم با هم دارند. بحث‌های زیادی در این خصوص شده است. ذهن بسیاری از متکلمین، فیلسوفان و مفسران متون دینی را نیز به خود مشغول داشته است. اما به نظر می‌رسد که هنوز مساله در همه ابعاد به صورت شفاف مشخص نیست و جای کند و کاو بیشتری دارد. این قضیه طبعاً ذهن شعرا را نیز به خود جلب کرده است. در این نوشتار به اختصار به جنبه اخیر پرداخته خواهد شد. حافظ فکر می‌کند که اساساً بعضی از مسایل به گونه‌ای است که جهد و کوشش بشری نمی‌تواند پرده از رمز آن بگشاید و دندان عقل در آن فرو نمی‌رود.

گفتم گره نگشوده‌ام زان طره تا من بوده‌ام      گفتم منش فرموده‌ام تا با تو طراری کند<sup>۱</sup>

این بیت از حافظ، بی اختیار آدمی را به یاد این آیه از قرآن می‌اندازد که: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۵﴾<sup>۲</sup> و یا سخنی از امام علی (ع) که می‌فرماید که: أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرٍ لَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ. الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ. كَمْ اطَّرَدَتْ الْأَيَّامَ ابْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا اخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ! عِلْمٌ مَخْزُون!<sup>۳</sup> البته شاید نتوان ادعا نمود که قصه آفرینش به پیچیدگی مسائل وجودی مثل «روح» یا «مرگ» هست، اما مورد خیلی روشنی هم نیست.

---

<sup>۱</sup> غزل ۱۸۴، به سعی سایه

<sup>۲</sup> و درباره روح از تو می‌پرسند، بگو: «روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است، و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.»

ترجمه فولادوند

<sup>۳</sup> ای مردم! هر کس از مرگ بگریزد، به هنگام فرار آن را خواهد دید. آجل سرآمد زندگی، و فرار از مرگ رسیدن به آن است. چه روزگاری که در پی گشودن راز نهفته‌اش بودم، اما خواست خداوند جز پنهان ماندن آن نبود. هیهات! که این، علمی پنهان است. خطبه ۱۴۹ نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی

اولین بار قضیه آفرینش انسان در قرآن بر اساس ترتیب سوره‌ها در آن، در اوایل سوره بلند بقره (۲۸۶ آیه) آمده است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿البقرة ۳۰﴾<sup>۴</sup>

همان‌طور که مشاهده می‌شود، فرشتگان نسبت به این جانشین لب به اعتراض گشودند و گفتند که این موجود فساد برمی‌انگیزد و خون می‌ریزد. جالب این است که خداوند هم سخن آنها را رد نکرد، بلکه فرمود که من چیزی‌هایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. در ادامه آیه قبل چنین می‌آید. وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿البقرة ۳۱﴾<sup>۵</sup> فرشتگان در پاسخ گفتند: قالوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿البقرة ۳۲﴾<sup>۶</sup> شاید یکی از آن نام‌ها «عشق» است. به این بیت مولوی نگاه کنید.

خدای عشق فرستاد تا در او پیچیم      که نیست لایقِ پیچش ملک، تعالی را<sup>۷</sup>  
جالب است که شبیه به همین معنا را حافظ دارد.

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی      بخواه جام و گلابی به خاکِ آدم ریز<sup>۸</sup>

هر دو تصریح می‌کنند که فرشته و ملک از عشق بی‌بهره‌اند. در ادامه قضیه خلقت آدم در سوره بقره آمده است که: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿البقرة ۳۴﴾<sup>۹</sup> اکنون درنگی داشته باشیم و ببینیم که جناب حافظ چه می‌گوید؟

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت      با من راه‌نشین بادۀ مستانه زدند  
شکر آن را که میان من و او صلح افتاد      صوفیان رقص‌کنان ساغر شکرانه زدند<sup>۱۰</sup>

بالاخره پس از اعتراض ملائک یعنی این ساکنان ملکوت نسبت به آفرینش آدم، به او سجده کردند و با این موجود بی‌ماوا، هم‌سفره شدند و بین آنها صلح و صفا برقرار شد. این قرابت و نزدیکی شکر ایزد را به همراه دارد.

<sup>۴</sup> و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خون‌ها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم؛ و به تقدیس می‌پردازیم.» فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» ترجمه فولادوند

<sup>۵</sup> و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم اموخت؛ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید.» ترجمه فولادوند

<sup>۶</sup> گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.» ترجمه فولادوند

<sup>۷</sup> غزل ۲۱۲ کلیات شمس، تصحیح برگ‌نیسی

<sup>۸</sup> غزل ۲۵۸، به سعی سایه

<sup>۹</sup> و چون فرشتگان را فرمودیم: «برای آدم سجده کنید»، پس به جز ابلیس -که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد- [همه] به سجده درافتادند. ترجمه فولادوند

<sup>۱۰</sup> غزل ۱۷۷، به سعی سایه

در اینجا داستان خلقت آدم حاشیه‌ای پیدا می‌کند که بسیار پر رنگ و جدی است و یکی از عناصری است که قضیه را بغرنج می‌سازد و آن ابلیس است. واژه ابلیس یازده بار در قرآن آمده است که نه بار آن به داستان آفرینش آدم برگشت دارد. اما این کلمه در دیوان حافظ راه پیدا نکرده است ولی بسامد آن در اشعار مولوی قابل اعتنا است.

اما این ابلیس کیست و از چه جنس و قسمی است؟ قرآن در این آیه چنین می‌گوید. قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ<sup>۱۱</sup> قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿الْأَعْرَافُ ۱۲﴾<sup>۱۱</sup> این آیه نشان می‌دهد که جنس ابلیس از آتش است و او به این مساله تمسک می‌جوید و در مقام محاجه با خداوند برمی‌آید و نافرمانی پیشه می‌کند.

تو همان دیدی که ابلیس لعین گفت: من از آتشم، آدم ز طین<sup>۱۲</sup>

یا

به روز جلوه، ملایک تو را سجود کنند بَنَشْنُوید زِ ابلیسیان که تو طینی<sup>۱۳</sup>

یا

تا نباشی همچو ابلیس اَعْوَری نیم بیند نیم نی، چون ابتری دید طینِ آدم و دینش ندید این جهان دید، آن جهان بینش ندید<sup>۱۴</sup>

یا

همچو آن ابلیس و ذرّیات او با خدا در جنگ و اندر گفت و گو<sup>۱۵</sup>

یا

آن بلیس از خمر خوردن دور بود مست بود او از تکبر وز جُبود<sup>۱۶</sup>

ابلیس عبادت می‌کرد و خمر نمی‌خورد، اما از کبر و غرور مست شده بود.

پهلوی اعتراض در ابلیس گشت مردودِ ردّ ربّانی<sup>۱۷</sup>

مطلبی که بین مفسرین بر سر آن مناقشه رفته است، کلاس وی است. به عبارت دیگر او فرشته و یا ملک است یا نه؟ در غیر این صورت از قسم دیگری است؟ قرآن در این خصوص می‌گوید که: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ<sup>۱۸</sup> أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي

<sup>۱۱</sup> فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی؟» گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.» ترجمه فولادوند

<sup>۱۲</sup> ۳/۲۳۰، تصحیح موحد

<sup>۱۳</sup> غزل ۳۰۶۳ کلیات شمس، تصحیح برگ‌نیسی

<sup>۱۴</sup> ۴/۱۶۱۷-۱۸، تصحیح موحد

<sup>۱۵</sup> ۴/۱۳۹۶، تصحیح موحد

<sup>۱۶</sup> ۴/۳۶۱۵، تصحیح موحد

<sup>۱۷</sup> غزل ۳۱۶۱ کلیات شمس، تصحیح برگ‌نیسی

وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾<sup>۱۸</sup> پس معلوم می‌شود که او از کلاس جن است و فرشته نیست. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که او در بین فرشتگان چه می‌کرد؟ عده اندکی می‌گویند که ابلیس فرشته بوده است و پاره‌ای از مفسرین هم معتقدند که چون او سال‌ها عبادت خداوند را می‌کرده است در بین ملائک جا گرفته است. یعنی ارتفاع گرفته و ساکن ملکوت شده است. اما نتیجه نافرمانی چه بود؟ قرآن می‌گوید که: قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾<sup>۱۹</sup> پس نتیجه تکبر ورزیدن «هبوط» است، یعنی تغییر ارتفاع وجودی و از اوج به زیر کشیده شدن. این اولین گناه بود که در آفرینش آدم رخ داد. اما حالا کارکرد این موجود هبوط یافته چیست؟ ماجرا را از زبان قرآن پی بگیریم. قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْثَوْنَ ﴿١٤﴾<sup>۲۰</sup> قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿١٥﴾<sup>۲۱</sup> ابلیس برای چه کاری تا روز رستاخیز مهلت خواست؟ قرآن می‌گوید که: قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾<sup>۲۲</sup> اکنون پس این دیالوگ بین خدا و شیطان این سوالات پیش می‌آید که چرا شیطان مهلت خواست؟ چرا خداوند خاطی را به سزای عملش نرساند؟ چرا به او مهلت داد؟ چرا ابلیس توبه نکرد و کثیری از این پرسش‌ها وجود دارد. پاره‌ای در پاسخ می‌گویند سبب عدم عقوبت، عبادات ابلیس است و علت مهلت به وی، امتحان آدمیان است. حالا ببینیم سرنوشت موجود آفریده یعنی آدم چه شد؟ وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾<sup>۲۳</sup> اما آدم و همسرش فریب وسوسه او را خوردند. گندم را دیدند، اما کژدم را نه. فَذَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ<sup>۲۴</sup> وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾<sup>۲۴</sup> حالا خود این درخت و میوه‌اش چیست؟ پاره‌ای گفته‌اند سب (یهود)، برخی گفته‌اند می‌تواند گندم باشد. بعضی عقیده دارند که درخت ممنوع همان درخت معرفت نیک و بد است. این داستان خیلی نمادین است. حافظ را نگاه کنید.

<sup>۱۸</sup> و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید»، پس [همه] - جز ابلیس - سجده کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پرورگارش سرپیچید. آیا [با این حال]، او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید، و حال آن که آنها دشمن شمايند؟ و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند. ترجمه فولادوند  
<sup>۱۹</sup> فرمود: «از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی، پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی.» ترجمه فولادوند

<sup>۲۰</sup> گفت: «مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده.» ترجمه فولادوند

<sup>۲۱</sup> فرمود: «تو از مهلت یافتگانی.» ترجمه فولادوند

<sup>۲۲</sup> گفت: «پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست.»

ترجمه فولادوند

<sup>۲۳</sup> و ای آدم! تو با جفت خویش در آن سکونت گیر، و از هر جا که خواهید بخورید [ولی] به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد. ترجمه فولادوند

<sup>۲۴</sup> و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [=عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگ‌های (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارش آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» ترجمه فولادوند

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت      ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم<sup>۲۵</sup>  
یا در جایی دیگر می‌گوید که:

نه من از پرده تقوی بدر افتادم و بس      پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت<sup>۲۶</sup>  
در آیه آخری، از شیطان صحبت شده است که مفهوم عامی‌تری از شرارت است و ابلیس مصداق آن قرار می‌گیرد. البته در برخی اوقات، شیطان و ابلیس مترادف یکدیگر قرار دارند. حافظ چنین می‌گوید.

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا      ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم<sup>۲۷</sup>  
اما فرجام آدم در این دم، بدین قرار است. *فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ* البقرة ۳۷-۲۸

بدین ترتیب گناه دوم نیز توسط آدم رخ داد و او هم به هبوط دچار شد. اما وی سرانجام توبه نمود و خداوند هم آن را پذیرفت. البته برخی نیز گفته‌اند که چون پیامبران گناه نمی‌کنند، کار آدم گناه محسوب نمی‌شود و این «ترک اولی» است. حافظ در این خصوص می‌گوید.

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد      ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی<sup>۲۹</sup>  
اما این که ابلیس چگونه وارد بهشت شد تا آدم را فریب دهد. در برخی از کتب دینی گفته‌اند که خود را به شکل مار در آورد و داخل شد. مولوی نیز به این مطلب اشاره‌ای دارد.

چو آدمی به یکی مار شد برون ز بهشت      میان کژدم و ماران تو را امان ز کجا<sup>۳۰</sup>  
همان‌طور که در قبل نیز ذکر شد، مولوی اشارات متعددی به این داستان و ابلیس دارد. او چنین می‌گوید.

یک نشان آدم آن بود از ازل	که ملایک سر نهندش از محل
یک نشان دیگر آنکه آن بلیس	نهندش سر که منم شاه و رئیس
پس اگر ابلیس هم ساجد شدی	او نبود آدم، او غیری بُدی
هم سجود هر ملک میزان اوست	هم جُود آن عدو بُرهان اوست <sup>۳۱</sup>

یا

داند او کو نیک‌بخت و محرم‌ست      زیرکی ز ابلیس و، عشق از آدم‌ست<sup>۳۲</sup>

<sup>۲۵</sup> غزل ۳۳۰، به سعی سایه

<sup>۲۶</sup> غزل ۷۸، به سعی سایه

<sup>۲۷</sup> غزل ۳۵۷، به سعی سایه

<sup>۲۸</sup> سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود؛ و [خدا] بر او ببخشد؛ آری او [است که] توبه‌پذیر مهربان است. ترجمه

فولادوند

<sup>۲۹</sup> غزل ۴۷۷، به سعی سایه

<sup>۳۰</sup> غزل ۲۱۵ کلیات شمس، تصحیح برگ‌نیسی

۲۴۳۱-۲/۲۱۲۱، تصحیح موحد

۳۳۲ ۴/۱۴۰، تصحیح موحد

بعد می‌گوید که:

زیرکی بفروش و حیرانی بخر      زیرکی ظنّست، و حیرانی نظر<sup>۳۳</sup>

و یا

همچو آدم، زلّتش عاریّه بود      لاجرم اندر زمان توبه نمود  
چون که اصلی بود جُرم آن بلیس      ره نبودش جانبِ توبه‌ی نفیس<sup>۳۴</sup>

آدم چون از عمل خود شرمنده بود، توفیق توبه یافت. اما کِبَرِ ابلیس توفیق توبه را از او ستاند.

همچو ابلیس از خدای پاک فرد      تا قیامت عمرِ تن درخواست کرد  
گفت: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْجَزَا      کاشکی گفتی که تُبْنَا رَبَّنَا  
عمر بی توبه همه جان‌کندن‌ست      مرگِ حاضر، غایب از حق بودن‌ست<sup>۳۵</sup>

ابلیس تا قیامت از خداوند عمر می‌خواست، ای کاشک بجای آن درخواست توبه می‌کرد، چون عمر بلند بی‌توبه در واقع جان‌کندن است. در خاتمه مناسب است که از امام سجاد (ع) جمله زیر نقل شود.  
وَعَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ.

ترجمه: بارالها! تا زمانی که عمرم در اطاعت تو مصروف می‌گردد مرا از نعمت طول عمر برخوردار فرما و هرگاه عمرم چراگاه شیطان شود به آن پایان ده و روحم را قطع کن پیش از آنکه دشمنی شخص تو متوجه من شود یا خشم بر من استوار گردد.

---

<sup>۳۳</sup> ۴/۱۴۰۸، تصحیح موحد  
<sup>۳۴</sup> ۴/۳۴۱۵-۱۶، تصحیح موحد  
<sup>۳۵</sup> ۵/۷۶۸-۷۷۰، تصحیح موحد